

درس دویست و هفتاد و هشتم: صوت ۲۹۰

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر

وجوب احتیاط در شبهات (7)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث راجع به تعارض بین علم تفصیلی و علم اجمالی در صورت اقتران و تقارن این دو علم بود. مرحوم آقای حکیم فرمودند که به واسطه امتناع اجتماع حکمین مثلین این تقارن و اقتران موجب سقوط علم اجمالی از منجزیت و تأثیر است به جهت اینکه علم تفصیلی هیچ مانعی برای تنجز ندارد به واسطه اینکه علم تفصیلی خود محقق موضوع است و به واسطه تحقیق موضوع، حکم هم که عبارت از همان وجوب احتراز است ثابت می شود! مانع عبارت از - لو فرض - همان علم اجمالی است که به أحد الإنائین از مردد بین الإنائین تعلق گرفته است و چون علم اجمالی از علم تفصیلی از نظر حکم متأخر است بنابراین آن امتناع اجتماع حکمین موجب سقوط علم اجمالی از حجیت می شود و علم تفصیلی به تنجیز خودش باقی می ماند. این کلام مرحوم آقای حکیم بود.

براین اساس ایشان می فرمایند که دأب و دیدن عقلاء بر این تعلق گرفته است که در صورت علم تفصیلی به مورد دیگر توجهی نمی کنند یعنی به آن مورد دیگر در مقابل علم تفصیلی - چون علم اجمالی ساقط می شود - توجهی ندارند سواء اینکه علمین ما هر دو علم حقیقی باشند یا علم تنزیلی باشند، اصلین مثبتین باشند یا مختلفین باشند؛ یکی از آنها اصل باشد و دیگری علم یا اینکه ...، در تمام این احوال حکم در اینجا حکم واحد است.

بعد ایشان می فرمایند که حالا در صورتی که علم تفصیلی ما بر علم اجمالی متقدم باشد ... بحث گذشته راجع به تقارن بین علم اجمالی و علم تفصیلی بود، درست در وقتی که علم اجمالی در یک مورد منعقد است در همان وقت علم تفصیلی نسبت به تنجز یکی از إناء محرز می شود. این مسائل در اینجا پیش می آید، در اینجا چون علم مقارن هست در حین تأثیر یکی بر موضوع، دیگری می خواهد اثر بگذارد و اجتماع مثلین می شود یکی باید ساقط بشود و چون زور علم اجمالی به علم تفصیلی نمی رسد لذا او از حجیت ساقط می شود و آن ثبوت تعبدی می شود نه ثبوت تکوینی، حالا اگر علم تفصیلی ما اول بود بعد علم اجمالی طاری بر این علم تفصیلی شد؛ اول علم تفصیلی داریم که این إناء نجس است بعد فردا علم اجمالی حاصل شد که این یا این متنجس به نجاست دیگر شده است. در این صورت حکم چیست؟! ایشان می فرمایند که مطلب از دو حال خارج نیست؛ یا باید قائل باشیم بر اینکه این اثر علم به نجاست أحد الإنائین که وجوب احتراز باشد به نفس حدوث علم به نجاست أحد الإنائین أو بنجاسة المتیقن باقی است. یعنی ترتب آثار بر علم به مجرد نفس حدوث علم است ثبوتاً لا بقاء، به مجرد اینکه علم به نجاست أحد الإنائین پیدا می شود آثار بر او مترتب می شود، تنجز معلوم در اینجا مترتب بر علم است چون علم حدوثاً حاصل شده است! حالا بقاء نه؛ یعنی مترتب بر آن

علم بقاء نیست، به نفس حدوث علم به نجاست این إناء یا به نفس حدوث علم اجمالی به نجاست أحد الإنائین، آثار مترتب بر علم که وجوب احتراز است **إلى أبد الأبد** مطلقاً مترتب می شود. خب در این صورت مسئله از چه قرار می شود؟! اگر ما دو إناء داشته باشیم همین که علم اجمالی پیدا می کنیم به اینکه أحد الإنائین نجس است این علم اجمالی موجب احتراز از کلیهما می شود ولو اینکه یکی از این دو از این صحنه خارج بشود و از بین برود.

یا اینکه فرض کنید که علم تفصیلی بأحدهما بعداً پیدا کردیم آن علم اجمالی اول **إلى أبد الأبد** منجز است؛ یعنی اگر یکی از این دو هم از بین رفت ...، چون آن حدوثاً موجب اجتناب است **لا بقاءً** بنابراین اجتناب از طرف دیگر واجب است به خاطر اینکه آنچه که موجب احتراز از **کلا إنائین** است نفس حدوث علم اجمالی است اما بقائش دیگر شرط نیست، حالا آن علم اجمالی باقی باشد یا باقی نباشد یکی از دو طرف علم اجمالی از بین برود یا از بین نرود! یعنی وقتی که آن علم تعلق به نجاست أحد الإنائین گرفت وجوب احتراز تا قیامت بر این دو ثابت شد ولو علم اجمالی ما از بین برود یعنی اگر یکی از بین رفت یک طرف از علم اجمالی از بین رفته است ولی باز تکلیف نسبت به احتراز از طرف دیگر باقی است. این یک فرض است که قائل دارد.

تعلق آثار مترتبه بر علم حدوثاً و بقاءً

فرض دیگر مسئله این است که متعلق علم [و] آثار مترتبه بر آن علم حدوثاً و بقاءً مترتب بر علم است تا وقتی که علم نسبت به موضوع باقی است آثار مترتبه بر علم و احکام مترتبه بر علم هم باقی است. وقتی علم بقاءً منتفی شد دیگر آثار هم طبعاً منتفی می شود که ایشان می گویند که حق هم همین است. حالا فرض مسئله در صورت اولی که اگر علم تفصیلی سابق و علم اجمالی مسبوق بر علم تفصیلی باشد، و فرض هم این باشد که آثار مترتبه بر علم حدوثاً مترتب است اما بقاءً نه؛ بقاءً احتیاجی به بقاء علم نداریم - چون علم تفصیلی سابق است - بلکه به مجرد اینکه علم تفصیلی نسبت به نجاست إناء معین پیدا می شود احتراز از این واجب می شود و همین طور جلو می آید می آید تا به علم اجمالی می رسد؛ فردا علم اجمالی پیدا می شود که **أحد الإنائین متنجس بنجاسة أخرى**، این علم اجمالی دوم دیگر نمی تواند اثر بکند. چرا نمی تواند اثر بکند؟! به جهت اینکه فرض این است که **الفضل لمن سبق**؛ اول علم تفصیلی نسبت به این إناء معین ثابت شد و وقتی که علم تفصیلی به این ثابت بشود احکام مترتبه بر علم هم ثابت است و دیگر از بین نمی رود پس این حکم احتراز از این إناء همین طور جلو می آید می آید تا به علم اجمالی می رسد و باز احتراز از این واجب است، به واسطه طرو علم اجمالی متعاقب بر علم تفصیلی، احکام و آثار علم تفصیلی از بین نمی رود. ما گفتیم که با حدوث علم تفصیلی آثار تا روز قیامت باقی است. الآن آثار احتراز از این در اینجا پیدا می شود و فردا علم اجمالی طاری می شود وقتی طاری شد، آیا علم اجمالی موجب احتراز از این بشود مجدداً؟! نه، این تحصیل حاصل می شود و تحصیل

حاصل هم محال است.

بنابراین علم تفصیلی سابق آن علم اجمالی را از تنجّز ساقط می‌کند چون تحصیل حاصل است؛ دیروز علم تفصیلی موجب احتراز از **هذا الإناء** شد و تمام شد، حالا دیگر احتراز روی احتراز نداریم! شارع می‌گوید که از دیروز باید احتراز کنی امشب هم باید احتراز کنی! فردا هم آفازاده می‌آید در اینجا یک کار دیگر می‌کند (بول می‌کند) خلاصه این را مؤکد می‌کند! این مسئله دیگر احتراز ندارد چون آن احتراز **إلی أبد الآباد** هست و اگر صد مرتبه دوباره علم اجمالی حاصل بشود فایده ندارد چون احتراز تعلق به این گرفته است و این احتراز هم هست، پس علم اجمالی دیگر از حجیت ساقط می‌شود و وقتی از حجیت ساقط شد، اتیان طرف مقابل بلا اشکال می‌شود؛ یعنی طرف مقابل می‌شود اتیان بشود، این در صورتی است که ما مبنا را ترتّب آثار علم به مجرد حدوث بدانیم.

حالا اگر نه، ایشان می‌فرمایند که اگر ترتّب آثار مبتنی بر علم باشد حدوثاً و بقائاً یعنی علم هم باقی باشد، یعنی در صورت عدم بقاء، آثار بر این مورد ما مترتب نمی‌شود، اگر این طور باشد مسئله به زمان تقارن برمی‌گردد. چطور؟! مسئله اینجاست که این علم تفصیلی الآن در اینجا موجب تنجّز این إناء است، علم اجمالی فردا حاصل می‌شود بر اینکه **أحدهما مُتَنَجِّسٌ بِنَجَاسَةٍ أُخْرَى**، خب این علم اجمالی مجدد و این علم تفصیلی مجدد هر دو باهم در مورد این مورد به خصوص تعارض می‌کنند، هم علم تفصیلی در اینجا نسبت به این مورد باقی است و آثار مترتبه بر این علم تفصیلی احتراز از **هذا الإنائین** است، از آن طرف علم اجمالی مجدد هم موجب احتراز است چون آن هم علم اجمالی است و هم از نظر حدوث و هم از نظر بقاء هر دو مترتب بر خود حدوث و بقاء است یعنی آثار مترتب بر حدوث و بقاء علم اجمالی است. ما هم که الآن بالفعل و بالعیان علم اجمالی را داریم پس هم علم تفصیلی الآن می‌خواهد در این ایجاد تنجّز کند هم علم اجمالی طاری می‌خواهد در این ایجاد منجّز کند. این همان اجتماع حکمین مثیلین است، هر دو می‌خواهند منجّز باشند.

در صورت اول اصلاً علم اجمالی نمی‌توانست تأثیر کند چون تحصیل حاصل بود در صورت دوم این علم تفصیلی ما با علم اجمالی طاری معارض شده است و این تعارض علتین بر معلول واحد است تعارض سببین بر مسبب واحد است در تعارض علتین بر معلول واحد و سببین بر مسبب واحد، در اینجا ایشان می‌فرمایند که یا ما باید قائل بشویم به جواز توارد علتین واحد بر معلول واحد و این را قبول کنیم که این محال است! یا باید قائل باشیم بر اینکه **ترجیح أحدهما دون الآخر بلا مرجّح و هو محال** یا قائل باشیم بر اینکه اصلاً وقتی دو علت بر معلول واحد تعارض می‌کنند هر دو از علیّت ساقط می‌شوند و دیگر هیچ کدام اثر ندارند. مثل اینکه دوتا گلوله هر دو در مغز این بیایند و این گلوله با این گلوله معارضه کند و اثر نداشته باشند و طرف بلند شود راه بیفتد چون هیچ کدام از این دوتا تأثیر نمی‌گذارند!

خدا رحمت کند مرحوم شیخ مرتضی حائری وقتی که می‌خواست این چیزها را مسخره کند این مثال را بیان می‌کرد! درحالی که این مثال غلط است، خدا رحمتش کند! بنده خدا فلسفه نخوانده بود! می‌گفت که چرا می‌گویند که توارد علتین بر معلول واحد محال است؟! کجا محال است؟! اگر محال باشد پس باید وقتی دو تا گلوله را شما در کله یکی می‌زنید این موجب تساقط و آن هم موجب تساقط بشود و طرف بلند شود راه بیفتد برود. اینکه نمی‌شود!

بنابراین باید راجح بر مرجوح در اینجا حاکم باشد، خب از علم تفصیلی و علم اجمالی کدام یک مقدم بر دیگری است؟! علم تفصیلی. اجتماع مثلین که گفتیم محال است، در صورت تعارض بین حکم علم تفصیلی و علم اجمالی قطعاً علم تفصیلی مقدم است چون علم تفصیلی خودش بنفسه منجز است و علم اجمالی **لولا المانع** منجز است خب در اینجا این بدون مانع است و آن مانع دارد، پس علم اجمالی ساقط می‌شود و وقتی ساقط شد، طرف مقابل که مشکوک است مباح الإتیان است. این در صورتی است که علم تفصیلی مقدم باشد. حالا اگر مسئله عکس باشد یعنی اول علم اجمالی نسبت به نجاست أحد الإنائین هست بعد علم تفصیلی طاری بر این می‌شود. ایشان می‌گویند که باز دو قسم است، اگر ما قائل باشیم بر اینکه این علم، حدوثاً موجب ترتب آثار است **لا بقاء** بنابراین علم اجمالی دیروز ما موجب احتراز از إنائین شد **إلی أبد الأبد** سواء اینکه علم تفصیلی طاری بشود یا طاری نشود بنابراین وقتی که علم اجمالی موجب احتراز شد دیگر علم تفصیلی محلی از اعراب ندارد، آن علم تفصیلی به جای خودش هست بسیار خوب، علم تفصیلی بیاید یک مورد خاص را واجب الاحتراز بکند علم اجمالی سابق مورد دیگر را هم واجب الاحتراز کرده است چون به مجرد حدوث عمل اجمالی اجتناب از طرفین لازم می‌آید تا قیامت، حالا فردا علم تفصیلی می‌آید، خب بیاید، نمی‌آید نیاید، این احتراز از هر دو در این صورت واجب می‌شود.

اما بنا بر قول مختار که ترتب آثار حدوثاً و بقائاً مبتنی بر حدوث و بقاء علم است در اینجا باز مسئله تقارن پیش می‌آید؛ در صورتی که این علم تفصیلی با علم اجمالی باهم اقتران داشته باشند. یعنی علم اجمالی تأثیرش تا زمانی است که مزاحم نداشته باشد، اگر مزاحم داشته باشد از حجیت ساقط می‌شود. تأثیر علم تفصیلی تا زمانی است که مزاحم نداشته باشد و اگر داشته باشد از حجیت ساقط می‌شود. بنابراین علم اجمالی تأثیر بر وجوب احتراز دارد تا زمان علم تفصیلی و وقتی که علم تفصیلی آمد در اینجا همان صور پیش می‌آید؛ یا تصادم علتین و تساقط یا ترجیح بلا مرجح یا ترجیح با راجح، و مسلّم است در اینجا با وجود علم تفصیلی، دیگر نوبت به علم اجمالی نمی‌رسد پس **أحدهما المعین واجب الاحتراز** است و **أحدهما غیر المعین** دیگر مباح می‌شود. این کلام مرحوم آقای حکیم بود تا اینکه اشکالی که ایشان می‌کنند با بیان **فیه ما لا یخفی** که إن شاء الله برای جلسه بعد باشد که اصلاً از بیخ و از ریشه این مبانی قابل تأمل است. یعنی هم در بنا اشکال

هست و هم در مبنا اشکال است.

اللهم صل على محمد وآل محمد